

تحلیل عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر تحولات توسعه ایران عصر پهلوی دوم با تأکید بر دیدگاه ابن خلدون

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۳/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۰۵

معصومه شفاعتی^۱

محبوبه بابایی^۲

چکیده

توسعه و بهبود شرایط زندگی انسان از موضوع‌های مهم در زندگی بشر بوده که از گذشته‌های دور تاکنون متفکران بزرگی درباره آن به تفکر پرداخته‌اند. از جمله افراد شاخص قبل از دنیای مدرن، که اندیشه آن قابل تأمل و تفکر و بهره‌برداری است، ابن خلدون می‌باشد. وی درخصوص توسعه فکر متقن، منسجم و قابل استفاده دارد. به همین دلیل در این مقاله سعی شده از نظریه ابن خلدون برای تبیین موانع توسعه در دوران پهلوی دوم استفاده شود. ابن خلدون با داشتن رویکردی بین رشته‌ای در تبیین واقعیت‌های اجتماعی و تغییرات آن، نظریه‌ای جامع با عنوان نظریه دوری درباره تحول دولت‌ها و تغییرات اجتماعی مطرح کرد. وی در نظریه مذکور، به تبیین چگونگی تحول ابعاد و جنبه‌های مختلف جامعه در طی مراحل رشد، اوج و سقوط پرداخت.

در این مقاله سعی شد از نگاه ابن خلدون، عواملی را که به گونه‌ای گردش و مستقل به یکدیگر پیوند دارند و هریک دیگری را تحت تأثیر قرار می‌دهد و زمینه را برای تحول مثبت یا منفی فراهم می‌آورد، از جمله مردم، مقامات سیاسی، باورها، ثروت یا ذخیره منابع، توسعه و عدالت تحلیل شود. با توجه به اینکه در دوران پهلوی دوم، برخی از مؤلفه‌ها مثل ثروت، که عبارت بود از پول نفت و کمک‌های خارجی، به عنوان عناصر سازنده قابلیت تأثیرگذاری مثبت بر توسعه را داشت اما این عوامل باعث وابستگی بیشتر عناصر رسمی به دولت شد و آنها

۱ دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی، گروه مطالعات توسعه اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران

sa.shafati@ut.ac.ir (نویسنده مسول)

۲ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، گروه مطالعات توسعه اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران

mahboobeh.babaie@ut.ac.ir

به‌جای تأثیرگذار بودن، تابع نظام سیاسی شدند و گروه‌های غیررسمی وظایف آنها را انجام می‌دادند و مهم‌ترین اثرات سلطه گروه‌های غیررسمی به‌وجود آمدن زمینه بی‌اعتنایی به نظم و قانون است که زمینه برای دوری از تحول مثبت فراهم می‌شود. از سوی دیگر، بهبود وضعیت پولی زمینه را برای مستبد شدن محمدرضا شاه در اواخر دوران حکومت او، فراهم آورد. این در حالی است که دولت خوب از نظر ابن خلدون نه به‌صورت یک دولت مداخله‌گر و نه یک دولت دیکتاتوری تصور می‌شود. پس تأثیری که متغیرهای پیشنهادی در توسعه در دیگر متغیرها داشته‌اند، تأثیر منفی بوده، نه تأثیر گردشی در راستای توسعه.

واژگان کلیدی: ابن خلدون، پهلوی دو، توسعه، دولت

مقدمه و بیان مسئله

روند توسعه و نوسازی در ایران قدمتی بیش از ۱۵۰ سال دارد، و آغاز آن به تحولات فکری و اقتصادی و سیاسی ایران عصر قاجار تحت تأثیر مغرب زمین باز می‌گردد. اما این حرکت تنها در زمان بعد از مشروطه به‌ویژه با حکومت رضاشاه، که موفق به ایجاد حکومتی متمرکز با اختیارات کامل و مطلق گردید، جریانی مناسب یافت (نقدی و حصاری، ۱۳۹۱). محمدرضا پهلوی نیز به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد، بر پایه این سامان و ثبات مطلقه، توانست روند نوسازی و توسعه در ایران را در قالب برنامه‌های دولتی پیگیری نماید. اساساً با توجه به قواعد متمرکزی که در دوره پهلوی اول اجرا گردید و پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد وابسته به نفت ایران با بحران و نوساناتی روبرو گردید که جدا کردن اقتصاد کشور از نفت و وابسته ساختن آن به تولیدات و صنایع را ضرورت می‌بخشید. در این راستا، در سال ۱۳۲۶، گروهی مأمور آماده‌سازی برنامه‌های عمرانی و اقتصادی در کشور شدند که پیامد آن معرفی اولین برنامه عمرانی و اقتصادی کشور در سال ۱۳۲۸ بود. پس از این برنامه، متعاقباً برنامه‌های عمرانی دوم و سوم به مرحله اجرا درآمدند، هدف این برنامه‌ها آماده کردن سریع زیربنای اقتصادی برای پیشرفت فعالیت‌های تولیدی در صنایع مختلف بود. در این راستا، صنعتی شدن کشور رسماً در برنامه چهارم عمرانی و اقتصادی و براساس استراتژی جایگزینی واردات آغاز شد. برنامه عمرانی پنجم نیز با اهدافی مشابه برنامه چهارم دنبال شد (پارسا، ۱۳۷۳). از منظری دیگر، می‌توان همگام با تاریخ پژوهان دوران حکومت محمدرضا شاه را به دو دوره تاریخ ملاحظه نمود. از این منظر، تاریخ پژوهان دوران حکومت محمدرضا شاه را به دو دوره تقسیم می‌کنند: اول، دوره تلاطم و تجربه دموکراتیکی که با کودتای ۱۳۳۲ به پایان رسید؛ و دوم

دوره دیکتاتوری شاه که با انقلاب ۱۳۵۷ به پایان رسید. اما درحقیقت دوره دوم را نیز می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: محمدرضا شاه در دوازده سال نخست (۱۳۳۲-۱۳۲۰) پادشاه مشروطه و در دهه بعد (۱۳۳۲-۱۳۴۲)، دیکتاتور بود، اما در بقیه دوران حکومتش، تا زمان انقلاب ۱۳۵۷، حاکمی مطلق و استبدادی بود (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۵۴). از سوی دیگر، اقتصاد سیاسی در دوره پهلوی دوم را می‌توان از نظر تأثیر نفت در شکل دادن به تحولات به پنج دوره زمانی متفاوت تقسیم کرد: (۱) ۱۳۳۰-۱۳۲۰ که کشور به واسطه اشغال نظامی، وضعیت بی‌ثباتی داشت؛ (۲) دوره دولت مصدق از ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ که کشور درگیر حل مسئله ملی کردن نفت بود؛ (۳) ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ که دوره تثبیت قدرت متکی بر توزیع درآمدهای نفت بود؛ (۴) ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ که تلاش گسترده‌ای برای سرمایه‌گذاری درآمدهای نفت در نوسازی صنعتی کشور صورت گرفت و (۵) ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷ که تجربه نخستین شوک نفتی را داشته است (میرترابی، ۱۳۹۳: ۱۴). در واقع سال‌های ابتدایی^۱ نفوذ فرقه‌های سودخواه در لایه‌های حکومت برای سلطه خاموش بر نفت را می‌توان به دوره «دیکتاتوری» محمدرضا شاه، که با عنوان «دهه مشروطیت زدایی» (شاهدی، ۱۳۸۷) نیز از آن یاد می‌شود، نسبت داد. همان‌طور که اشاره شد این دهه در مباحث اقتصاد سیاسی، دوره تثبیت قدرت متکی بر توزیع درآمدهای نفتی لقب گرفته است. چنین روندی در شکل‌گیری اقتصاد تک بعدی و متکی نقش مهمی داشت و این مسئله نه تنها در آن دوران، بلکه

۱ البته کشف و استخراج نفت در ایران از سال ۱۸۵۵ میلادی آغاز شد. در سال ۱۸۵۵ میلادی (۱۲۳۴ هجری شمسی)، یعنی حدود یکصد سال قبل از تاریخ مورد بررسی در این نوشتار، زمین‌شناس انگلیسی به نام لوفتس (Loftus) برای نخستین بار جهت کشف نفت در ایران شروع به فعالیت کرد. و پس از آن امتیاز کشف و استخراج نفت در ایران به شرکت‌های خصوصی خارجی و افراد متفاوت با امتیازهای متفاوتی سپرده شد. اما تا سال ۱۳۳۰ و تا قبل از تصویب ملی شدن صنعت نفت ایران، حداکثر ۱۶ درصد از کل عواید حاصل از استخراج نفت به دولت ایران تعلق می‌گرفت (کرونولوژی یکصد و هجده ساله نفت ایران، ۱۳۵۲: ۳۷۴-۳۵۷). به عبارت دیگر، تا سال ۱۳۳۰ مالکیت خصوصی (البته انحصاری) نفت در کشور حاکم بود. این در حالی بود که اولین قرارداد نفتی پس از ملی شدن صنعت نفت، موسوم به کنسرسيوم در سال ۱۳۳۳ بین دولت ایران و ۸ شرکت نفتی بزرگ منعقد شد که به موجب آن حدود ۵۰ درصد عواید حاصل از استخراج نفت به دولت ایران تعلق می‌گرفت که این مرحله شروع رونق اقتصادی متکی بر درآمد نفت و مالکیت عمومی نفت در ایران به‌شمار می‌آید. از آنجا که از سال ۱۳۳۰ نفت در ایران ملی شد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیش از ۵۰ درصد از درآمدهای نفت «ملی شده» و/یا به عبارتی «دولتی شده» به‌طور مستقیم در اختیار دولت قرار گرفته است، می‌توان این دوره را دوره پایه‌گذاری دولت رانتر در ایران دانست. با این توضیحات، دوره (۱۳۳۲-۱۳۴۲) به عنوان سال‌های ابتدایی حضور جدی نفت در اقتصاد ایران در نظر گرفته شده است.

به سبب ریشه‌سازی فرهنگی، در دوره‌های بعدی حضور نفت نیز پراهمیت می‌نمود. در دوره بعد (۱۳۵۲-۱۳۴۲)، شاه تلاش کرد تا با الگوبرداری از مدل توسعه آمریکا اقدام به توسعه صنایع کشور نماید (استمیل، ۱۳۷۷) و این روند در فاصله سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۰ تشدید شد. در واقع فرصتی که در این دوره در اختیار کشور بود تا بتواند در مسیر توسعه و صنعتی شدن گام بردارد، شاید بهترین و مساعدترین فرصت توسعه اقتصادی و صنعتی در تاریخ معاصر ایران بود که در نهایت از بین رفت و اثر خود را در انقلاب اواخر دهه ۵۰ نشان داد (اکبری، ۱۳۹۴).

گذر تاریخی از بحبوحه صدسال اخیر، پستی بلندی‌های فراوانی را به چشم می‌آورد که گویی به دفعات این کشور جامه از نو بر تن کشیده است. چنین تحولاتی چارچوب کلی و آرامش فکری در جهت تحلیل و تفحص را سلب می‌کند؛ چراکه با وجود ثبات نیز ادای نظر و نیل به نقطه مطلوب با چالش‌های فراوانی روبرو است چه رسد به زمانی که این حاشیه امن وجود نداشته باشد.

اهداف و پرسش‌های تحقیق

هدف این مقاله این است که با تأکید بر تئوری توسعه ابن خلدون این موضوع را بررسی کند که چرا محمدرضا شاه با در اختیار داشتن تمامی منابع داخلی و خارجی و همچنین اختیاراتی که داشت قادر به ایجاد و تثبیت زیرساخت‌های نهادی و سازمانی در راستای توسعه همه‌جانبه و هدفمند کشور نشد و برای تحقق این اهداف درصدد هستیم پاسخی برای پرسش‌های تحقیق بیابیم:

۱- چه عواملی حکومت پهلوی دوم را با وجود درآمدهای هنگفت نفتی و انواع کمک‌های خارجی از واکنش نشان دادن موفق نسبت به چالش‌های داخلی و خارجی، که با آنها مواجه بود، باز می‌داشت؟

۲- نقش نهادهای اساسی (رسمی و غیررسمی) در دوره مورد نظر در توسعه همه‌جانبه و تأثیر اقتصاد نفتی بر آنها چگونه بوده است؟

پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهش‌های بسیاری به توضیح و تفسیر نظریه توسعه ابن خلدون و/یا مفاهیم مرتبط با آن پرداخته‌اند. از جمله (موحد، ۱۳۳۶؛ حمید، ۱۳۷۲؛ جمشیدیها، ۱۳۸۳؛ اخوان، ۱۳۷۸؛ اطهری و حسینی، ۱۳۹۱؛ معماریان، ۱۳۸۳؛ خلیلی تیرتاشی، ۱۳۸۳؛ لاریجانی و لاریجانی، ۱۳۹۲ و در

پژوهشی دیگر، دهقان‌نژاد (۱۳۸۳) با شکل دادن پژوهش خود بر مبنای فلسفه تاریخ ابن خلدون در مقدمه، به دنبال پاسخی برای این سؤال است که آیا نظریات ارائه شده توسط این فیلسوف تاریخ می‌تواند برای حکومت‌های پس از او و شاید تا زمان حاضر صادق باشد؟

خدییوی (۱۳۸۷) در پژوهشی با عنوان «نگاهی به تحولات اجتماعی ایران از منظر نظریه دوری ابن خلدون» ضمن اشاره به نظریه‌های موجود در مورد تحولات تاریخ اجتماعی ایران، اعتبار نظریه ادواری ابن خلدون در مورد تحولات اجتماعی را که وی در حدود ششصد سال پیش در کتاب *العبر*، که بخشی از آن در فارسی معروف به مقدمه می‌باشد، ارائه می‌کند، در مورد تحولات تاریخی ایران و براساس شواهد تاریخی ارزیابی کرده است. اما پژوهش‌هایی که در آنها از نظریه توسعه ابن خلدون برای تحلیل تحولات اجتماعی ایران بهره برده شده باشد انگشت شمار هستند و در جستجوها تنها یک پژوهش با این مضمون یافت شد که در ادامه به اختصار به آن اشاره می‌کنیم:

چاپرا (۲۰۰۸) در مقاله «تئوری توسعه ابن خلدون، تبیین عملکرد ضعیف جهان اسلام در عصر حاضر»، در بخش اول، تئوری چند رشته‌ای ابن خلدون را مطرح می‌کند. این تئوری حاکی از آن است که پیشرفت یا پسرفت یک اقتصاد یا جامعه تنها به یک عامل بستگی نداشته بلکه از کنش متقابل عوامل اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی در دوره بلند مدت تأثیر می‌پذیرد. در بین این عوامل، یکی از آنها به عنوان مکانیسم عامل رفتار می‌کند، حال اگر سایر عوامل نیز همسو با این پارامتر واکنش نشان دهند، پیشرفت یا انحطاط جامعه از طریق عکس‌العمل زنجیره‌ای عوامل شتاب می‌گیرد، به طوری که تشخیص علت از معلول مشکل می‌شود. در بخش دوم مقاله، با استفاده از این نظریه، عملکرد ضعیف جهان اسلام توضیح داده شده است. پژوهش‌های ذکر شده، جز مقاله چاپرا، بیشتر نگاه توصیفی به نظریات ابن خلدون داشته‌اند و/یا بر تبیین تک عاملی از نظریات ابن خلدون تأکید داشته‌اند. اما این مقاله بر آن است که نگاه چند عاملی با تأکید بر نظریه توسعه ابن خلدون به عدم توسعه‌نیافتگی ایران در یک دوره تاریخی محدود، داشته باشد.

چارچوب مفهومی

تعریف و تبیین هر پدیده علمی با یک زاویه دید نظری و فکری انجام می‌شود و هیچ نظریه یا تئوری در خلأ فکری شکل نگرفته است. بحث توسعه و رویکردها و نظریه‌های مربوط به آن نیز

از این قاعده مستثنی نبوده است؛ چراکه تمامی نظریه‌ها و دیدگاه‌های توسعه براساس یک رویکرد مبتنی بر بستر فکری خاصی شکل گرفته است. از این رو در یک نگاه کلی و جامع رویکردهای توسعه را به چهار دسته زیر می‌توان تقسیم‌بندی کرد: الف) رویکردهای مبتنی بر رشد که به اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک وابسته است و طرفدار رشد اقتصادی بدون توجه به مسائل عدالت اجتماعی، کاهش فقر یا کاهش فاصله طبقاتی است؛ ب) رویکردهای مبتنی بر نوسازی (مدرنیزاسیون) که به مکتب‌های جامعه‌شناختی تکامل‌گرا نظر دارد و طرفدار تغییرات ساختاری در راستای تبدیل جوامع سنتی به جوامع نوین با همه الزامات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی این نوع گذر است.

ج) رویکردهای مارکسیستی و چپ‌گرای (رادیکال) توسعه که طیفی از دیدگاه‌های مارکسیستی قدیم و جدید از گذار انقلابی به جامعه سوسیالیستی تا راه رشد غیر سرمایه‌داری و نظریه وابستگی و قرائت‌های امروزی جامعه‌شناسی انتقادی (مکتب فرانکفورت) را دربرمی‌گیرد؛ د) رویکردهای لیبرالیستی و نئولیبرالیستی که طرفدار توسعه‌ای انسان محور، بر حفظ محیط زیست پای می‌فشارد و عمدتاً در قالب طرفداری از توسعه انسانی و توسعه پایدار مطرح می‌شود (زاهدی، ۱۳۸۴: ۱۱۱-۱۱۰). این مقاله سعی می‌کند که از نظریه توسعه ابن خلدون با تأکید بر مفهوم‌بندی‌های انجام شده توسط چاپرا^۱ استفاده کند.

نظریه ابن خلدون درباره توسعه از آنچه ذکر شد متفاوت است. این نظریه را چاپرا در مقاله «تئوری توسعه ابن خلدون، تبیین عملکرد ضعیف جهان اسلام در عصر حاضر» برجسته کرده است. چاپرا معتقد است که نظریه ابن خلدون، نظریه پویا و چند رشته‌ای درباره توسعه است. براساس نظریه وی، توسعه فقط به یک عامل بستگی ندارد، بلکه به تعاملی از عوامل اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تاریخی و جمعیتی در یک بستر زمانی منوط است (چاپرا، ۲۰۰۸: ۸۳۶). ابن خلدون از آنجاکه درصدد کشف روابط علت و معلولی در بطن حوادث تاریخی بود، به کل تاریخ به‌گونه‌ای جامع نظر داشت. این امر، وی را به اصولی مشخص رهنمون گردید که با اندیشه‌های متفکران قرون جدید اروپا قابل قیاس است. از جمله

۱ برای مطالعه اصل مقاله و نحوه مفهوم‌سازی چاپرا به اصل مقاله، مراجعه کنید:

Chapra, m. Umer (2008), "Ibn khaldun's theory of development: does it help explain the low performance of the present-day muslim world?", The journal of socio-economics, NO. 37: 836-863.

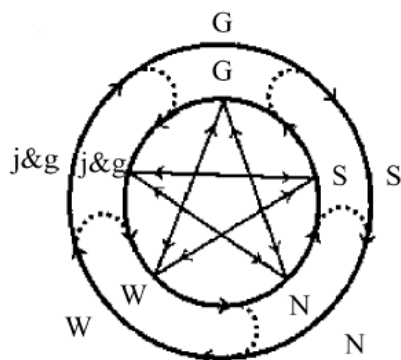
تطورگرایی ابن خلدون با نظریه اسپنسر در قرن نوزدهم شباهت فراوان دارد (توسلی، ۱۳۷۹: ۹۲). ابن خلدون در «مقدمه» تلاش کرد تا به توضیح رویدادهای مختلف در تاریخ از طریق یک رابطه علت و معلولی و استنتاج علمی اصولی بپردازد که در پشت صعود و نزول یک سلسله یا دولت یا تمدن نهفته است. با اینکه او با اقدام به این کار از کمک‌های اسبق‌ها و هم دوره‌های خود در دنیای اسلام بهره‌مند بود، این مقدمه به میزان فوق‌العاده زیادی غنی از تحلیل‌های اصلی و نافذ شخص خود او می‌باشد.

مدل ابن خلدون تا حد زیادی، و نه به‌طور کامل، در توصیه‌های زیر خلاصه می‌شود که به حکمرانان ارائه نموده‌اند:

- شرط تدوام حکمرانی اجرای شریعت است.
- اجرای شریعت نیازمند حاکم و فرمانرواست.
- اقتدار حاکم جز از طریق مردم ممکن نیست.
- ثروت ضامن حفظ و تدوام حیات مردم و جامعه است.
- مال و ثروت جز از طریق ترقی و پیشرفت به دست نمی‌آید.
- عدالت لازمه نیل به پیشرفت و ترقی است.
- عدالت ملاک ارزیابی انسان‌ها توسط خداوند است.
- حکام مسئول تحقق عدالت در جامعه‌اند (چاپرا، ۲۰۰۸: ۸۴۰-۸۳۹).

نقطه قوت تحلیل ابن خلدون در خصوصیت بین رشته‌ای و دینامیک بودن آن نهفته است. این تحلیل چند رشته‌ای است بدین علت که تمامی متغیرهای مهم اجتماعی-اقتصادی و سیاسی از جمله فرمانروا یا مقامات سیاسی^۱ (G)، باورها و قوانین رفتاری یا شریعت^۲ (S)، مردم^۳ (N)، ثروت یا ذخیره منابع^۴ (W)، توسعه^۵ (g) و عدالت^۶ (z) را به‌گونه‌ای گردش و مستقل به یکدیگر پیوند می‌دهد که هریک دیگری را تحت تاثیر قرار می‌دهد و در عوض تحت تاثیر آنها قرار می‌گیرد (همان). به تصویر زیر توجه توجه کنید:

1 Sovereign or political authority
2 Shariah
3 people
4 wealth or stock of resources
5 Development
6 Justice



منبع: چاپرا، ۲۰۰۸: ۸۴۰

اگر بخواهیم تحلیل ابن خلدون را به شکل یک رابطه تابع بیان کنیم، می‌توانیم آن را اینگونه شرح دهیم:

$$G = f(S, N, W, j \text{ and } g)$$

این معادله با در نظر گرفتن تمامی متغیرهای اصلی بحث شده توسط ابن خلدون، خصوصیت میان رشته‌ای آن را منعکس می‌سازد. در این معادله، G یا مقامات دولتی به عنوان یک متغیر وابسته نشان داده شده‌اند، زیرا یکی از نگرانی‌های اصلی ابن خلدون توضیح افت و خیز خاندان‌ها، دولت‌ها یا تمدن‌ها می‌باشد. بنا به نظر او، نقاط قوت یا ضعف یک خاندان به نقاط قوت یا ضعف مقامات سیاسی بستگی دارد که متضمن آنهاست. بقای مقامات سیاسی (G)، در نهایت به خوشبختی مردمی (N) بستگی دارد که این مقامات باید با تأمین محیط مناسبی برای تحقق توسعه (g) و همچنین عدالت (j) از طریق اجرای شریعت (S) از آن اطمینان حاصل نمایند (همان: ۸۴۴). اگر مقامات سیاسی فاسد و بی‌کفایت بوده و در مقابل مردم جوابگو نباشند، اعمال خود را به طور وجدانی انجام نخواهند داد. در نتیجه، منابع در اختیار آنها به طور مؤثری مورد استفاده قرار نگرفته و خدماتی که باید ارائه شوند تا توسعه را تسهیل نمایند، در دسترس نخواهند بود. بنابراین توسعه و همچنین خوشبختی مردم بدین خاطر با مشکل مواجه خواهند شد. تا زمانی که توسعه وجود نداشته باشد، منابعی که برای قادر ساختن جامعه و همچنین دولت به مقابله با چالش‌هایی که با آنها مواجه می‌شوند و برای تحقق بخشیدن به اهداف اجتماعی - اقتصادی آنها مورد نیاز می‌باشند، گسترش نخواهند یافت.

روش تحقیق

در این مطالعه از راهبرد اسنادی و کتابخانه‌ای استفاده شده است. در حوزه توسعه، مولدهای آن و تأثیری که بر نقاط مختلف از جمله نهادها می‌گذارد، شناخت و درک صحیحی از نهادهای مدنظر و همچنین مبدأ وجودی اقتصاد لازمه پیشبرد تحلیل خواهد بود. برای حصول نظر کلی زمانی که مبحث رو به سوی نهادهای جامعه می‌رود، قویاً به تفکیک بطن این نهادها از یکدیگر و مدل نگرش به آنان نیاز است. بهبود تفسیر چنین ساختاری در ابتدا، به تصویر تاریخ مورد مطالعه نیاز دارد. در این مقاله با توجه به بازه‌زمانی مورد بحث (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، جامعه ایران و ایجاب بهره‌گیری از تئوری توسعه ابن خلدون، می‌توان انتظار داشت که سه اصل مورد نظر برای استنتاج فراهم است. چه عواملی حکومت پهلوی دوم را با وجود درآمدهای هنگفت نفتی و انواع کمک‌های خارجی از واکنش نشان دادن موفق نسبت به چالش‌های داخلی و خارجی که با آنها مواجه بود، باز می‌داشت؟

یافته‌های تحقیق

همان‌طور که قبلاً در چارچوب مفهومی ابن خلدون ذکر شد، متغیرهای مهم اجتماعی-اقتصادی و سیاسی از جمله مردم، فرمانروا یا مقامات سیاسی، باورها و قوانین رفتاری یا شریعت، ثروت یا ذخیره منابع، توسعه و عدالت را به‌گونه‌ای گردشی و مستقل به یکدیگر پیوند می‌دهد که هر یک دیگری را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بر این مبنا، در پاسخ به سؤال‌های مطرح شده در این تحقیق که عبارت‌اند از:

نقش نهادهای اساسی (رسمی و غیررسمی) در دوره مورد نظر در توسعه همه جانبه و تأثیر اقتصاد نفتی بر آنها چگونه بوده است؟

چه عواملی حکومت پهلوی دوم را با وجود درآمدهای هنگفت نفتی و انواع کمک‌های خارجی از واکنش نشان دادن موفق نسبت به چالش‌های داخلی و خارجی، که با آنها مواجه بود، باز می‌داشت؟

به وضعیت مؤلفه‌های مربوط در هر سؤال به‌طور جداگانه در دوره تاریخی مورد نظر پرداخته می‌شود و با کمک نظریه ابن خلدون پاسخ پرسش‌ها تبیین می‌شود. برای پاسخ به سؤال اول مؤلفه‌هایی مثل نهادهای رسمی و غیررسمی در دوره تاریخی مورد نظر بررسی می‌شود و

برای پاسخ به سؤال دوم مؤلفه‌های توسعه و عدالت، مردم و ثروت را در دوره تاریخی مورد نظر، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نقش نهادهای رسمی (دولت) و غیررسمی در توسعه همه جانبه

اگرچه عدالت مستلزم قوانین خاص رفتاری است، که نهادهایی در اقتصادهای نهادی و ارزش‌های اخلاقی در دیدگاه‌های مذهبی جهانی خوانده می‌شوند. اینها استانداردهایی هستند که مردم (N) از طریق آنها با یکدیگر در تعامل بوده و تعهدات خود را نسبت به یکدیگر به انجام می‌رسانند. تمام جوامع دارای چنان قوانینی بر مبنای دیدگاه‌های جهانی خود می‌باشند. اساس اولیه این قوانین در یک جامعه اسلامی، همان شریعت (S) می‌باشد. «قوانین الهی، فرمان انجام کارهای نیک را داده و از انجام آنچه که شریانه و مضر است باز می‌دارند». بنابراین، بنا به گفته ابن خلدون «آنها برای خوبی خود بشریت و به نفع آنها می‌باشند». ریشه الهی آنها دارای پتانسیل کمک به ارتقای پذیرش مشتاق و مطابقت آنها و عمل نمودن به عنوان پیوند محکمی برای نگاه داشتن گروه بزرگی در کنار یکدیگر می‌باشد. این امر می‌تواند به محدود نمودن رفتارهای مضر اجتماعی، اطمینان حاصل نمودن از عدالت (j) و افزایش دادن همبستگی و اعتماد متقابل در میان مردم کمک نماید و از این رو توسعه (g) را ارتقا بخشد (چاپرا، ۲۰۰۸). این مهم از مسئولیت‌های مقامات سیاسی (G) است. از نظر ابن خلدون، مقامات سیاسی دارای همان ارتباطی با تمدن می‌باشند که فرم با ماده دارد. «تصور کردن مقامات سیاسی بدون تمدن و تمدن بدون مقامات سیاسی امکان‌پذیر نمی‌باشد». اگرچه ابن خلدون مشخصاً تأکید می‌کند که «یک حکومت خوب معادل با ملایمت می‌باشد» (ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۸۹). «اگر حکمران در مورد مجازات‌ها ظالم و سختگیر باشد، مردم بیمناک و افسرده می‌شوند و از طریق دروغ‌ها، نیرنگ‌ها و فریب‌ها به دنبال حمایت از خودشان می‌باشند. این امر به یکی از ویژگی‌های شخصیتی آنها تبدیل می‌شود. ادراک و شخصیت آنها فاسد می‌شود. ... آنها ممکن است برای قتل او توطئه نمایند» (همان). در سال ۱۳۳۹، شاه هم در عرصه داخلی و هم در عرصه بین‌المللی، با مشکلات بزرگی مواجه بود؛ تورم بالا بود، انتقاد از دیکتاتوری شاه در داخل دستگاه حکومت در حال افزایش بود، اتحاد شوروی هنوز از شاه خشمگین بود و ضد او تبلیغ می‌کرد. در آمریکا سناتور کندی، که از منتقدان سرسخت فساد و ائتلاف کمک‌های آمریکا در ایران و کشورهای دیگر بود، به ریاست جمهوری رسید. جبهه ملی دوم جامعه سوسیالیست‌های

خلیل ملکی و بعد، نهضت آزادی مهدی بازرگان اعلام وجود کردند. شریف امامی به نخست‌وزیری رسید. دور دوم انتخابات مجلس در زمستان ۱۳۳۹، نیز با تقلب همراه شد. دانشجویان در حال شورش بودند. در ۱۹ دی ۱۳۴۰ «قانون اصلاحات ارضی»، که مرحله اول اصلاحات توصیف شده بود، به تصویب مجلس رسید، با این امید که رژیم بتواند با پرداخت غرامت به مالکان و ایجاد مالکیت کوچک زمین برای روستاییان و به دنبال آن توسعه کشاورزی و از طرفی با تشویق مالکان پیشین به سرمایه‌گذاری در اقتصاد شهری و تشویق بورژوازی شهری به سرمایه‌گذاری در صنعت، به نظامی نسبتاً مشروطه با پایگاهی گسترده و حمایت طبقات متوسط شهری و کشاورزان مستقل تبدیل شود. اما دولت امینی در سال ۱۳۴۱، سقوط کرد و اسدالله علم جای او را گرفت و این آغاز قدرت مستقیم و شخصی شاه بود (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۸۴-۲۸۳). در سال ۱۳۳۹، با ورود دموکرات‌های آمریکا به کاخ سفید، نسیم تازه‌ای در ایران وزید و امید به گشایش فضای سیاسی را افزایش داد، لیکن به علت فقدان سازمان‌های سیاسی متشکل، نیروهای مخالف نتوانستند از وضعیت پیش آمده بهره‌برداری نمایند (سلطان‌لو، ۱۳۸۰: ۱۶۸).

گروه‌های رسمی (اعم از انجمنی و نهادی) در جوامع غربی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند. در جوامع دموکراتیک، نهادهای مشارکت قانونی (یعنی احزاب، سندیکاها، مطبوعات، دانشگاه‌ها و مجالس) مهم‌ترین کانون‌های نخبه‌ساز را تشکیل می‌دهند. برعکس، در کشورهایی چون ایران با فرهنگ سنتی و ظل‌الله بودن پادشاه، این کانون‌ها نقش اصلی در تربیت نخبگان سیاسی نداشتند، بلکه بیشترین مراکز تربیت نخبگان و مهم‌ترین اهرم رسیدن به قدرت داشتن زمین، پیشینه خانوادگی، وابستگی به دربار و عضویت در لژهای فراماسونری بود. بیشتر طبقات در ایران هرگز ریشه تاریخی عمیق نداشتند و به دلیل فقدان استقلال و سازمان، در نهایت همواره تابع نظام

۱ گروه رسمی گروهی است که دارای تشکیلات بزرگ، اعضای بسیار زیاد و روابط اعضا با هم ختنی و بی‌طرفانه و کاملاً ابزاری است، همچنین به صورت رسمی به ثبت رسیده و قانوناً سازماندهی شده‌اند. گروه‌های رسمی به دو گروه انجمنی و نهادی تقسیم می‌شود. گروه‌های انجمنی در جهت منافع اعضای گروه است، مانند اتحادیه‌های صنفی، سندیکاها، انجمن‌های مذهبی و قومی، که اکثراً به جهت تمرکز قدرت حکومتی، تحت استیلای حکومت قرار دارند. نمی‌توان از موجودیت گروه‌های رسمی انجمنی در کشورهای درحال توسعه، مانند کشورهای غربی، در دموکراسی‌ها سخن گفت. اما در مقابل، گروه‌های نهادی برای انجام نقشی خاص به وجود آمده‌اند و شخصیت حقوقی دارند (مانند ادارات و مؤسسات حکومتی، مجالس قانون‌گذاری، بوروکراسی‌های نظامی و احزاب سیاسی) (ازغندی، ۱۳۷۶).

سیاسی بودند (ازغندی، ۱۳۷۶). در مورد گروه‌های رسمی نهادی در ایران می‌توان به مجلس شورای ملی، مجالس ایالتی و ولایتی و مؤسسات دولتی اشاره کرد که از پیامدهای انقلاب مشروطه به‌شمار می‌آیند. این گروه‌ها در اکثر اوقات، به‌خاطر حمایت دربار و شاه، از موقعیت بهتری نسبت به گروه‌های رسمی انجمنی برخوردار بوده‌اند. این مرحله از تاریخ ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود. آنچه که این دوره را متمایز می‌کند درآمد نفتی دولت بود که به نظام سیاسی استقلال بیشتری می‌بخشید و موجب تشدید وابستگی گروه‌های رسمی به دولت می‌شد.

همان‌طور که اشاره شد قبل از نهضت ملی و کودتای ۲۸ مرداد، تا حدودی فضای سیاسی باز و احزاب سیاسی مستقل فعال بودند. این در حالی بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد، با لغو تحریم‌های نفتی، کمک‌های مالی و نظامی آمریکا و افزایش قیمت نفت، تا حدودی کشور شاهد رونق اقتصادی بود، اما از آنجا که رانت نفت و نیز رانت‌های خارجی باعث استقلال بیشتر دولت و حکومت از مردم شده بود، دولت توانست با سرکوب شدید مخالفان سیاسی و تعطیل کردن فعالیت احزاب ملی و تأسیس احزابی با تابعیت محض از دولت و دربار، نهادهای سیاسی مستقل را از گردونه فضای سیاسی خارج و نهادهایی غیر مستقل را در رأس امور سیاسی و اقتصادی کشور قرار دهد. در این میان، نمایندگان مجلس نیز تحت نظارت و کنترل شدید دولت برگزیده می‌شدند تا افراد مستقل و غیردولتی در مجلس راه نیابند. درآمدهای نفتی و رانت‌های خارجی قدرت شاه را در این سرکوب‌ها و ایجاد فضای امنیتی در کشور بیشتر می‌کرد.

به‌طورکلی باید گفت که گروه‌های رسمی انجمنی و نهادی در طول تاریخ سیاسی ایران از اهمیت چندانی برخوردار نبوده‌اند و وقتی در جامعه‌ای از گروه‌های رسمی کاری ساخته نباشد، بایستی گروه‌های غیررسمی^۱ مسئولیت گروه‌های رسمی را به‌عهده گیرند. از مطالعه تاریخ سیاسی صد ساله اخیر ایران درمی‌یابیم که مهم‌ترین کانون تجمع آرا و سازماندهی اجتماعی و سیاسی در ایران، گروه‌های غیررسمی بوده‌اند. در جوامع در حال توسعه، مانند ایران، از آنجایی که گروه‌های رسمی هیچ‌گونه اقتدار و نفوذی برای برقراری رابطه میان حکومت و مردم ندارند، لذا این کار

۱ گروه غیررسمی کوچک است و بدین خاطر تمامی اعضا یکدیگر را می‌شناسند و همبستگی اعضا نسبت به سازمان از ابزاری شدن گروه جلوگیری می‌کند. گروه‌های غیررسمی، غیراداری، ثبت‌نشده و فاقد شخصیت حقوقی هستند و اهداف خود را به شیوه‌ای نامشخص تدوین و مطرح می‌سازند و در عمل شدیداً قائم به شخص هستند (ازغندی، ۱۳۷۶).

مهم را گروه‌های غیررسمی به عهده می‌گیرند. از مهم‌ترین اثرات سلطه گروه‌های غیررسمی بر روابط اجتماعی، به وجود آمدن زمینه بی‌اعتنایی به نظم و قانون است. همچنین شیوه پیشبرد اهداف تحت‌الشعاع منافع شخصی بوده است. استمرار این فرهنگ موجب دور شدن طرز تفکر ایرانیان از شیوه‌های علمی گردید (ازغندی، ۱۳۷۶). از مهم‌ترین گروه‌های غیررسمی که در این دوره بزرگ‌ترین چالش را پیش روی حکومت گذاشتند گروه‌های مذهبی و دینی بودند «از اواخر دهه ۱۳۳۰، گرایش به مخالفت با تمرکز قدرت در دست شاه و جوی که تجدد، آمریکاگرایی و روابط خوب با اسرائیل را تشویق می‌کرد، در میان برخی از روحانیان و مردم مذهبی شکل گرفته بود» (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۸۶). ایدئولوژی حکومت، به‌ویژه شاه، که در این سال‌های پایانی دهه ۱۳۳۰ از روابط خوب با روحانیت و گروه‌های مذهبی روی برتافته بود و از سویی در غیاب احزاب و گروه‌های رسمی مستقل در کشور، زمینه را برای این دید انتقادی فراهم کرد و «با درگذشت آیت الله بروجردی، مظهر «تقیه» روحانیان، این دید انتقادی رشد کرد و پر سر و صدا شد. آیت الله خمینی (ره) با صدور بیانیه‌ای که در آن به‌شدت به همه‌پرسی شاه حمله کرده و آن را محکوم کرده بود، کانونی برای تمرکز مخالفان مذهبی فراهم آورد» (همان). البته در کنار این گروه‌ها، طبقات متوسط جدید نیز با دیکتاتوری مخالف بودند و آرزوی بازگشت آزادی‌هایی را داشتند که در دوران مصدق در اختیار آنان بود.

به اعتقاد آلموند و وربا، دو تن از صاحب‌نظران مبحث فرهنگ سیاسی، فرهنگ سیاسی همان نظام سیاسی درونی شده در ادراکات، احساسات و ارزیابی‌های مردم است. رابطه اساسی میان فرهنگ سیاسی تابعیت و ساخت قدرت مطلقه در ایران، رابطه بازتولید متقابل بوده است. از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی تابعیت، بی‌تفاوتی، بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی است که در نتیجه عملکرد ساخت سیاسی شدت یافته است. بدبین‌سان، قدرت احساس عدم امنیت و بی‌اعتمادی به‌وجود می‌آورد؛ زیرا روند قدرت مقید به نهادها و قواعد مشخص نبوده، بلکه تابع امیال قدرتمندان خواهد بود. ساخت قدرت می‌کوشیده که برای تحکیم خود، بخش سنتی فرهنگ سیاسی را بازتولید کند و درمقابل، رواج این فرهنگ سیاسی پشتوانه عملکرد ساخت قدرت را تشکیل می‌داده است (بشیری، ۱۳۷۸). گرچه این فرهنگ سیاسی ریشه در تاریخ ایران و ایرانی دارد و هرچند نمی‌توان ادعا کرد که این رابطه قدرت سیاسی (مطلقه یا عمودی) با فرهنگ

سیاسی عمومی تابعیت (و البته فرهنگ سیاسی نخبگان^۱) در این دوره زمانی به وجود آمده است، اما با توجه به اتفاقاتی که در این مرحله تاریخی رخ داده، و به برخی از آنها اشاره شد، و با در نظر گرفتن ویژگی‌های فرهنگ سیاسی آمریت-تابعیت می‌توان نتیجه گرفت که در این بازه زمانی این فرهنگ حفظ و تقویت شده است. درآمدهای نفتی فزاینده به تدریج بر قدرت مطلقه شاه افزود، همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، فاصله جامعه و حکومت را روزبه‌روز بیشتر کرد و بر تابعیت مردم و حتی نخبگان سیاسی افزود. تقویت این فرهنگ سیاسی ویژه، در کنار شکل‌گیری فرهنگ مصرفی در بین افراد جامعه، یکی از پشتوانه‌های اصلی نگرش و ایدئولوژی گروه حاکم بود (میان فرهنگ سیاسی و ساخت قدرت، رابطه باز تولید و گزینش وجود دارد) و تأثیر عمیقی بر عملکرد اقتصادی کشور و بازار اقتصادی گذاشت.

در فرهنگ سیاسی آمریت-تابعیت، فرصت‌طلبی و فردگرایی منفی و ترس‌آلود رواج می‌یابد. در عین حال، اعتراض به حکومت نیز گاهی صورت می‌گیرد. این اعتراض اغلب به دو شکل است: یکی اعتراض از موضع اخلاقی بر ضد فرصت‌طلبی و قدرت‌پرستی که نمونه آن را می‌توان در اعتراضات پنهانی و خصوصی یافت. اینگونه اعتراض معمولاً به عزلت‌گزینی و کناره‌جویی و انفعال کامل سیاسی می‌انجامد. نوع دوم، اعتراض ناگهانی و عصبی که پس از برهه‌ای کوتاه، دوباره جای خود را به اطاعت و تابعیت محض می‌دهد (بشیریه، ۱۳۷۸). در این مرحله از تاریخ ایران نیز، به‌ویژه از سال ۱۳۳۹، که کشور به دلیل کاهش قیمت جهانی نفت دچار رکود اقتصادی شده بود و از طرفی، با قوت گرفتن فرهنگ سیاسی تابعیت و نیز گروه‌های غیررسمی، به‌ویژه گروه‌های مذهبی، شرایط برای قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ فراهم شد.

شاید بتوان دو ویژگی اصلی را برای نوع حاکمیت سیاسی شاه، به‌ویژه در دو دهه آخر حاکمیتش برشمرد؛ اول، فردگرایی سیاسی شاه است که در واقع به معنای غلبه روابط شخصی بر مناسبات سیاسی است. شاه در واقع به جای اینکه از طریق احزاب، سازمان‌های بوروکراتیک و قانونی حکومت کند، بیشتر بر مبنای روابط شخصی و چهره به چهره سعی در اعمال قدرت داشت، در واقع وی به نوعی از سیاست «رسمیت‌زدایی» کرد و رویکردی «محفلی» و غیررسمی را

۱ ماروین زونیس فرهنگ سیاسی نخبگان ایران را در دوره مورد مطالعه‌اش در چهار ویژگی خلاصه کرده است: بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم امنیت آشکار و سوء استفاده بین افراد. به نظر وی این نگرش‌ها اساس رفتارهای سیاسی در ایران بوده‌اند (بشیریه، ۱۳۷۵).

در تمثیت امور حاکم ساخت. ویژگی دوم، تضعیف هدفمند و تعمدی نهادهای مدنی و نظارتی و مشارکتی بود که زمینه را برای استبداد و حکومت مطلقه هرچه بیشتر فراهم نمود (ازغندی، ۱۳۸۲: ۲۳۶-۲۳۴).

ابن خلدون دخالت مستقیم دولت در فعالیت‌های اقتصادی را ناخوشایند می‌پندارد. انجام این کار نه تنها از طریق کاستن فرصت‌ها و منافع به مردم (N) آسیب خواهد رساند، بلکه حتی درآمد مالیاتی دولت را نیز کاهش می‌دهد. بنابراین، دولت خوب از نظر ابن خلدون نه به صورت یک دولت مداخله‌گر و نه یک دولت دیکتاتوری تصور می‌شود. در عوض، دولتی است که از رواج شریعت (S) اطمینان حاصل نموده و به عنوان وسیله‌ای برای تسریع بخشیدن به توسعه و خوشبختی انسان‌ها عمل نماید.

نقش ثروت

باتوجه به اینکه سؤال دوم این مقاله در پی علل عدم توسعه دولت پهلوی دوم، با وجود درآمدهای هنگفت نفتی و انواع کمک‌های خارجی می‌باشد، به همین دلیل به تبیین یکی دیگر از مؤلفه‌های نظریه توسعه، که همان ثروت می‌باشد، در این بخش می‌پردازیم.

ثروت (W) منابعی را در اختیار می‌گذارد که برای اطمینان حاصل نمودن از عدالت (j) و توسعه (g) اجرای مؤثر نقش آن توسط دولت (G) و خوشبختی تمامی مردم (N) مورد نیاز می‌باشند. ثروت به ستارگان، یا وجود معادن طلا و نقره بستگی ندارد. در عوض به فعالیت‌های اقتصادی، بزرگی بازار، انگیزه‌ها و تسهیلات فراهم شده توسط دولت و ابزاری بستگی دارد که به‌نوبه خود به پس‌انداز یا «مازاد باقیمانده پس از برطرف نمودن نیازهای مردم» وابسته است. هرچه این فعالیت بیشتر باشد، درآمد نیز بیشتر خواهد بود. درآمد بالاتر به داشتن پس‌اندازهای بیشتر و سرمایه‌گذاری‌های بزرگتری در ابزار کمک خواهد نمود که به‌نوبه خود به توسعه و ثروت بیشتر منجر خواهد شد (چاپرا، ۲۰۰۸). ابن خلدون به میزان بیشتری با بیان این نکته که «و بدانید که ثروت وقتی جمع نمی‌شود که احتکار شده و در گاوصندوق‌ها انباشته شده باشد. در عوض وقتی رشد یافته و گسترش می‌یابد که برای خوشبختی مردم، برای دادن حق و حقوق آنها و برای از بین بردن سختی‌های آنها خرج شده باشد» (ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۹۰) بر نقش سرمایه‌گذاری تأکید نمود. این امر «مردم را توانمند می‌سازد، به دولت قدرت می‌بخشد، زمان را موفقیت‌آمیز نموده و

حیثیت دولت را ارتقا می‌دهد» (همان: ۸۸). عواملی که به عنوان کاتالیزور عمل می‌کنند، شامل میزان پائین مالیات، امنیت زندگی و اموال و یک محیط فیزیکی امن می‌باشند.

از بنیادهای مهم اقتصادی، فرهنگی وابسته به دربار پهلوی، بنیاد پهلوی بود که در این دوره فعالیت آن آغاز شد. شاه در سال ۱۳۲۸، برای به جریان انداختن پول‌های حاصل از فروش املاک سلطنتی به دهقانان و درآمدهای ناشی از اجاره‌ مستغلات و تأسیسات وابسته و درآمد محصولات کشاورزی، به تأسیس دفتر املاک اختصاصی اقدام کرده بود. اما به دنبال افزایش درآمدهای نفتی و فعالیت‌های تجاری و کشاورزی، شاه تصمیم گرفت محلی برای تمرکز سرمایه خود در آن به منظور قانونی کردن ثروت بی‌حساب خود و کاستن از فشار سخنانی مبنی بر غصبی بودن دارایی‌های خود تأسیس کند. بنابراین بنیاد پهلوی در سال ۱۳۳۷، به جای دفتر املاک اختصاصی ایجاد شد و به یکی از سازمان‌هایی تبدیل شد که به‌طور رسمی، با نام خاندان پهلوی فعالیت می‌کرد. این بنیاد در ظاهر یک سازمان خیریه بود که از ثروت شخصی شاه تغذیه می‌کرد (گراهام^۱، ۱۳۵۸: ۴۴). هرچند بنیاد در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران حضور فعال همه‌جانبه‌ای داشت، فهرست کاملی از دارایی‌های خود را ارائه نمی‌داد؛ اما سند جالبی که گزارش ماهانه یکی از بانک‌های سوئیس درباره بنیاد پهلوی است، درآمد بنیاد را در ماه اعلام و گزارش «۱۲ میلیون» دلار برآورد کرده که از طرف شرکت ملی نفت ایران به حساب بنیاد پهلوی واریز شده است. سرمایه بنیاد تنها دارایی شاه و اطرافیان او نبود. شاه قسمتی از پول حاصل از فروش سالانه نفت و وام‌های دریافتی از آمریکا و بانک جهانی را به حساب بنیاد پهلوی منتقل می‌کرد (همان: ۱۹۰). مقیاس عظیم عملیات بنیاد به نحوی بود که امکان نداشت به تنهایی بتواند میزان نقدینگی مورد لزوم را داشته باشد و طبیعی‌ترین منبع سری آن شرکت ملی نفت ایران بود (بختیاری، ۱۳۸۴: ۴۹).

ماروین زونیس معتقد است بنیاد پهلوی مهم‌ترین قدرت اقتصادی در ایران پس از دولت بوده و نقش کلیدی در تمام عرصه‌های زندگی عمومی ایرانیان داشته است. بی‌تردید بخش بزرگی از منابع مالی بنیاد در فعالیت‌های تجاری و برای حفظ قدرت اقتصادی آن مصرف می‌شده و بخش کوچکتری از سرمایه‌های بنیاد به اهداف خیریه صرف اختصاص یافته بود (گراهام، ۱۳۵۸). اگرچه بنیاد پهلوی به نام یک بنیاد خیریه و برای انجام کارهای نیکوکارانه تأسیس شد، این

کارهای به ظاهر خیریه، به نام خانواده سلطنتی و برای محبوب کردن آنها انجام می‌گرفت. اما بنیاد پهلوی و ثروت خانواده سلطنتی منبع اصلی هزینه این کارها نبود، بلکه بار این هزینه‌ها بر دوش دولت گذاشته شده بود. بودجه مملکتی پنهان از مردم و به میزان زیاد مستقیماً به بودجه بنیاد منتقل می‌شد و به اداره بنیاد کمک می‌کرد (همان: ۱۹۳). شخصیت اول بنیاد شاه بود و ۲/۵ درصد درآمد خالص بنیاد، متعلق به او بود. بعد از او، ده نفر از اعضای برجسته بنیاد هرکدام ۲/۵ درصد درآمد خالص را بهره‌مند می‌شدند. ۵ نفر از این افراد، از مقام‌های حکومتی، یعنی نخست‌وزیر، وزیر دربار، رئیس سنا، رئیس مجلس و رئیس دیوان عالی کشور بودند و پنج نفر بعدی را شاه مستقیماً برمی‌گزید. این نظر وجود دارد که این بنیاد در نظر شاه یک سازمان موازی دولت برای کنترل و هدایت پروژه‌های بخش خصوصی و غیر امنیتی بود (نجاتی، ۱۳۷۱: ۴۹۱). این بنیاد درحقیقت در تیول شاه قرار گرفت و او به همراه خانواده‌اش جزو سهام‌داران عمده اکثر مؤسسات و شرکت‌های موجود در ایران درآمدند. همان‌طور که از ویژگی‌های این بنیاد مهم اقتصادی، که در این دوره تأسیس شد، مشهود است با تأسیس این بنیاد، پایه‌های فساد گسترده در کشور رسماً گذارده شد. تا حدی که در پوشش این بنیاد به ظاهر خیریه، پول‌های هنگفتی به‌ویژه از محل درآمدهای نفتی جابه‌جا می‌شد و در اختیار حکومت قرار می‌گرفت، بدون آنکه نیازی به پاسخ‌گویی حکومت وجود داشته باشد. به‌زعم اولسن دولت نقش اساسی در ایجاد و برقراری زیرساخت نهادی از جمله نهاد قضایی دارد که خود لازمه کارکرد مؤثر اقتصادهای مبتنی بر بازار است. تازمانی که پاسخگویی نظام‌یافته‌ای از سوی مقامات سیاسی وجود نداشته باشد، امکان بروز فساد وجود خواهد داشت (کاکس، ۱۳۸۸). مقدمات تأسیس این بنیاد با رشد فزاینده درآمدهای نفتی و ایجاد فضای بسته سیاسی فراهم شده بود. در سال ۱۳۳۶، قانون نفت به تصویب رسید. به موجب این قانون به شرکت ملی نفت ایران اختیار داده شد که برای جلب سرمایه‌های خارجی بیشتر به انعقاد قراردادهای نفت بپردازد. ایتالیا از طریق مؤسسه نفت دولتی آجیپ با شرکت ملی نفت ایران برای اولین بار در خاورمیانه قراردادی بر مبنای مشارکت منافع (۲۵-۷۵ به نفع ایران) منعقد نمود. مدت قرارداد ۲۵ سال از تاریخ فروش بوده و برای سه دوره پنج‌ساله قابل تمدید بود. در سال ۱۳۳۷ نیز دومین قرارداد مشارکت بر مبنای ۲۵-۷۵ با شرکت نفت پان آمریکا منعقد گردید و شرکت ایپاک به وجود آمد. مدت این قرارداد ۲۵ سال از تاریخ شروع بهره‌برداری و برای سه دوره ۵ ساله قابل تمدید بود (کرونولوژی یکصد و هجده ساله نفت ایران،

۱۳۵۲: ۳۷۸-۳۷۵). این رشد فزاینده بهره‌برداری از منابع نفتی کشور و درآمدهای سرشار آن در کنار دیگر عایدات نیاز به وجود چنین نهاد اقتصادی را دربرداشت.

به‌زعم این خلدون، ثروت همچنین به تقسیم و تخصیص کار بستگی دارد، هرچه این تخصیص بیشتر باشد، میزان گسترش ثروت نیز بیشتر خواهد بود. «تک‌تک انسان‌ها نمی‌توانند به خودی خود تمامی نیازهایشان را برآورده نمایند. آنها بدین منظور باید در تمدن خود با یکدیگر مشارکت داشته باشند. نیازهایی که می‌توانند از طریق همکاری گروهی برطرف شوند، آنچه را که قادرند به تنهایی ایجاد کنند چندین برابر می‌نمایند. ... [مازاد]^۱ برای تهیه کالاهای لوکس و برطرف نمودن نیازهای ساکنین شهرهای دیگر خرج می‌شود. آنها کالاهای دیگری را در ازای اینها وارد می‌کنند. پس دارای ثروت بیشتری خواهند شد ... کامیابی بیشتر آنها را قادر می‌سازد تا تجملات و چیزهایی همچون خانه‌ها، لباس‌ها و ظروف شیک و استفاده از خدمتکاران و کالسه‌هایی را داشته باشند که با آن تجملات همراه هستند ... در نتیجه، صنعت و صنایع دستی رونق می‌یابند».

انسان‌ها اجازه نمی‌دهند که از کار آنها به‌صورت مجانی استفاده شود، بنابراین، تقسیم کار تنها زمانی رخ خواهد داد که تبادل امکان‌پذیر باشد. این امر به بازارهایی نیاز دارد که به‌خوبی تنظیم شده و مردم را قادر می‌سازند تا نیازهای خود را تبادل نموده و برطرف نمایند. افزایشی در میزان درآمدها و ثروت، به افزایش درآمدهای مالیاتی کمک نموده و دولت را قادر می‌سازد تا پول بیشتری را برای خوشبختی مردم صرف کند. این موضوع، به گسترشی در فرصت‌های اقتصادی و توسعه بیشتر منجر می‌شود که به‌نوبه‌خود یک افزایش طبیعی در جمعیت و همچنین مهاجرت نیروی کار و پژوهشگر ماهر و غیرماهر از مکان‌های دیگر را تحمیل می‌کند، بنابراین سرمایه انسانی و فکری آن جامعه را هرچه بیشتر قوت می‌بخشد. چنین افزایشی در جمعیت، میزان تقاضا برای کالاها و خدمات را بالا می‌برد و بدین وسیله صنایع را ارتقا می‌بخشد، درآمدها را افزایش می‌دهد، علم و آموزش را ارتقا می‌دهد و توسعه را هرچه بیشتر تسریع می‌نماید. در ابتدا، قیمت‌ها با افزایش توسعه و تولید روبه کاهش می‌گذارند. اگرچه، اگر میزان تقاضا به بالا رفتن ادامه دهد و ذخیره قادر به همگام شدن با آن نباشد، کمبود به‌وجود می‌آید که به افزایشی در قیمت کالاها و خدمات منجر می‌گردد. قیمت ضروریات نسبت به قیمت چیزهای تجملاتی سریع‌تر افزایش می‌یابند و قیمت‌ها در مناطق شهری سریع‌تر از قیمت‌ها در مناطق حومه افزایش می‌یابند. هزینه

نیروی کار و مالیات‌ها نیز افزایش می‌یابند. این امر به افزایش بیشتری در قیمت‌ها منجر می‌شود که باعث ایجاد سختی برای مردم شده و به واژگونی جریان جمعیت منجر می‌گردد. توسعه کاهش می‌یابد و کامیابی و تمدن نیز در کنار آن کاهش می‌یابند. در این شرایط، دولت سعی می‌کند تا کنترل بیشتری را روی تمامی منابع قدرت و ثروت اعمال دارد. انگیزه کار و کسب درآمد به‌طور معکوسی در میان مردم، تأثیر می‌گذارد. دولت در عوض قادر نخواهد بود تا پولی را برای توسعه و خوشبختی مردم صرف نماید. توسعه کاهش می‌یابد، بحران اقتصادی عمیق‌تر می‌شود، نیروهای فروپاشی تسریع شده و به پایان دادن به خاندان حاکم منجر می‌شود.

نقش مردم

در پاسخ به سؤال دوم این مقاله به مردم به عنوان یکی دیگر از مؤلفه‌های نظریه توسعه ابن خلدون در جهت ایجاد یا عدم ایجاد توسعه نگریسته می‌شود.

انسان اجتماعی یا همان مردم در مرکز تحلیل ابن خلدون جای دارد، زیرا افت و خیز تمدن به میزان زیادی به خوشبختی یا بدبختی مردم بستگی دارد. این موضوع، به‌نوبه‌خود، نه تنها به متغیرهای اقتصادی بلکه حتی از طریق یک فرایند علت و معلولی گردشی که در دوره طولانی از تاریخ گسترده شده است به نقش مرتبط عوامل اخلاقی، نهادی، روانی، سیاسی، اجتماعی و آماری نیز بستگی دارد (چاپرا، ۲۰۰۸: ۸۴۰). به‌نظر می‌رسد از دلایل اصلی ماندگاری اندیشه و نظریات اجتماعی ابن خلدون توجه اساسی او به انسان است. به‌عبارت‌دیگر «تمام نظریات اجتماعی ابن خلدون مبتنی بر نظریه انسان‌شناسی او است. امکان ندارد که ما فصلی از فصول اصلی مقدمه را چه در جامعه‌شناسی عمومی او، چه در بحث دولت، چه در شهر، صنعت و حتی جامعه‌شناسی معرفتی او مرور کنیم بدون اینکه ابن خلدون ابتدا به طرح نظریه‌ای در باب انسان نپرداخته باشد» (جمشیدیها، ۱۳۸۳).

بررسی نقش مردم، افرادی که خارج از ساختار برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و خارج از دولت و حکومت بوده‌اند یا به‌عبارتی «فرد ایرانی» چگونگی تأثیرگذاری آنها در معادلات سیاسی و توسعه‌ای، در این تحلیل اهمیت بسیاری دارد. پس از پایان جنگ جهانی دوم، ناگهان بر ارزش انرژی و به‌ویژه نفت در جهان افزوده شد. از سوی دیگر، وجود برخی روزنامه‌ها و محافل مستقل در داخل کشور، این مطلب را به اطلاع و آگاهی عموم مردم ایران می‌رساندند. به‌تدریج و

بر اثر آگاهی مردم از ماهیت قراردادهای نفتی ایران و انگلیس و از سوی دیگر قدر و ارزش این کالا، زمزمه‌های ملی شدن نفت در ایران آغاز گردید. سیر و سلوک بهره‌برداری خصوصی و قراردادی شرکت انگلیسی از حوضه‌های نفتی کشور، که در سال‌های منتهی به ۱۳۲۹ بیش از پیش در کانون توجه مردم و اهالی مجلس شورای ملی قرار گرفته بود، نوعی سواستفاده و برداشت ناعادلانه غیرمردمی تلقی شده بود که دست مردم و ذی‌حقوقین را از اصل درآمدهای نفتی کوتاه می‌ساخت. بالاخره در روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، دست دولت به صنعت نفت رسید. بدیهی است چهره قابل قبول دولت در آن زمان، فشار تعصب ملی و بهره‌برداری آشکار بیگانه از نفت کشور، نقش مهمی در این رویداد ایفا نمود اما آنچه پیش‌بینی می‌شد - و البته به حقیقت پیوست - تغییر مسیر ورود و فشار افرادی بود که منفعت خویش را از دست رفته می‌دیدند. دیری نپایید که استفاده از اهرم‌های عمدتاً اقتصادی از طریق تحریم خرید نفت و مبادلات بین‌المللی با ایران - توسط انگلیس و با همکاری آمریکا - توانست پایه‌های ثبات حکومت مصدق را سست کرده و با دو ضربت سازماندهی شده در ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جهت‌گیری دولت ایران بار دیگر پس از فاصله‌ای کوتاه با انگلیس و یارانش همسو گردد (قدیری فرکوش، ۱۳۸۲: ۲۵۱-۲۵۰).

مردم در پوشش نهضت نفت در واقع خواستار مبارزه با قدرت‌های دخالت‌گر و استعماری خارجی بودند. ایجاد سازمان ملل متحد و تدوین برخی قوانین در آن، مانند حق آزادی تعیین سرنوشت، در بیداری و خواست مردم بسیار مؤثر بود. فضای حاکم بر جهان در آن مقطع که تحت عنوان جنگ سرد شناخته می‌شود نیز بر این روند تأثیر داشت. مبارزه و رقابت قدرت‌های صنعتی برای کسب نفت نیز از دیگر عوامل تسریع‌بخش و تسهیل‌کننده جریان مبارزات صنعت نفت شمرده می‌شود. باوند در زمینه علل شکست و ناکامی این حرکت و وقوع کودتای ۲۸ مرداد معتقد است که بزرگ‌نمایی بیش از حد مشکلات و اختلافات میان گروه‌های سیاسی از یک‌سو و ساختار اجتماعی مردم از سوی دیگر، باعث ناکامی و عدم موفقیت نهضت گردید. یکی دیگر از دلایل را می‌توان در عدم درک مناسب و منطبق بر واقعیات سران نهضت از بازار جهانی نفت جستجو کرد. در مقطع زمانی ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲، دولت ایران امیدوار بود که به دلیل قطع صدور نفت ایران و کمبود نفت، غرب به خواسته‌هایش تن دهد اما در عمل، اینگونه نشد و عراق، عربستان و برخی صادرکنندگان نفت به راحتی کمبود نفت را جبران کردند و ایران با عدم درک صحیح از بازارهای جهانی نفت نه تنها نتوانست

از این عامل به عنوان یک سلاح مؤثر استفاده نماید بلکه کشور را از عایدات و درآمد نفتی در آن شرایط حساس محروم نمود (باوند، ۱۳۸۲: ۸۱). با این توضیحات می‌توان نتیجه گرفت شکست نهضت ملی و وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علاوه بر عوامل خارجی، یک عامل داخلی خیلی مهم داشت و آن هم تغییر باورها، انتظارات و در کل مدل ذهنی مردم به دنبال ملی شدن صنعت نفت بود. در این میان، عدم حمایت روحانیت و گروه‌های غیررسمی از دولت مصدق و نهضت ملی این ساختار ذهنی جدید را تثبیت کرد. درخصوص اهمیت گروه‌های غیررسمی و مذهبی به عنوان نهادهای تأثیرگذار در اقتصاد جامعه در بخش‌های بعدی مقاله بحث خواهد شد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هرچند توسط نیروها و عوامل خارجی و بیگانه صورت پذیرفت اما هیچ‌گاه نباید مؤلفه‌های درون ساختاری خصوصاً نقش نخبگان و روشنفکران در آن را فراموش کرد. کودتا در تحلیل متقی (۱۳۸۲: ۸۰) یک متغیر وابسته است و زمانی رخ می‌دهد که همبستگی مردم و مقاومت مدنی آنها به حداقل و پایین‌ترین درجه افول پیدا کند. از سوی دیگر، سرخوردگی توده‌ها نیز عاملی مهم و اساسی در فروپاشی اجتماعی یک جامعه مدنی به‌شمار می‌رود. افزایش انتظارات از نهضت ملی شدن نفت از جمله مهم‌ترین عوامل بروز کودتا دانسته می‌شود. مبارزه با استعمار و حرکت در جهت ملی کردن صنایع بزرگ در کشور به آهستگی توقع مردم را افزایش داد و در نتیجه حرکت به سوی عوام‌زدگی که مشخصه بارز آن حداکثرگرایی است افزایش یافت. در پی بروز جو عوام‌زده و احساساتی، روشنفکران و نخبگان فکری جامعه به سمت انفعال سوق داده شدند. نتیجه گوشه‌نشینی نیروهای فکری و پیشرو در هر جامعه‌ای منجر به سردرگمی نهضت‌ها و آمیخته شدن شعارها و اهداف واقعی با خواست‌های مجازی و غیرملموس خواهد بود (همان). به باور نورث «در صورت عدم اطمینان کامل، تصمیم‌گیری براساس دین، باورها و ایدئولوژی‌ها صورت می‌پذیرد» (همان: ۸). به‌نظر می‌رسد در این بازه زمانی حساس از ملی شدن نفت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز همین افزایش توقعات مردم و تغییر باورها و ساختار ذهنی آنها و در کنار آن وضعیت اقتصادی نابسامان آن دوره که به دلیل تحریم‌های نفتی و عدم درک مناسب بازارهای جهانی توسط مصدق و رهبران نهضت نفت به‌وجود آمد، بر بی‌اعتمادی مردم به مصدق و سیاست «اقتصاد بدون نفت» او دامن زد و در نهایت، در کنار دخالت عوامل خارجی به کودتا انجامید. این باورها در سال‌های بعد نیز ادامه یافت و به وفور در تاریخ اقتصادی ایران نقش مهمی ایفا کرد.

این مسیر به قدرت نیافتن نظری و عملی مردم در زمان‌های آتی و همچنین عدم نفوذ اطلاعاتی و آگاهی از بطن اعمال توسط ایشان، نیل آنها به سمت مصرف‌گرایی مدیریت شده و درگیری در تأمین نیازها از خطوط ترسیم شده توسط حکومت منتهی شد.

نقش توسعه و عدالت

توسعه و عدالت از دیگر مؤلفه‌های چندگانه نظریه توسعه ابن خلدون هستند که در پاسخگوی به سؤال دوم این مقاله، که علل عدم توسعه در دوران پهلوی دوم می‌باشد، به آنها در این بخش پرداخته می‌شود.

اگر انسان‌ها مرکز این تجزیه و تحلیل باشند، پس توسعه و عدالت حیاتی‌ترین پیوندها در زنجیره علت و معلول می‌باشند. توسعه بدین خاطر ضروری می‌باشد که تازمانی که پیشرفت محسوسی در خوشبختی و رفاه مردم وجود نداشته باشد، آنها برای تلاش بیشتر انگیزه‌ای نخواهند داشت. توسعه در مدل ابن خلدون، صرفاً به رشد اقتصادی اشاره ندارد. توسعه در این مدل، دربردارنده توسعه انسانی کاملی می‌باشد که در آن هر متغیر متغیر دیگری را غنی می‌سازد و در عوض توسط آنها غنی می‌شود، و به موجب آن به خوشبختی یا خرسندی واقعی مردم و نه تنها اطمینان حاصل نمودن از بقا بلکه حتی به صعود تمدن کمک می‌نماید. توسعه اقتصادی به دور از بخش‌های غیراقتصادی جامعه نمی‌تواند تنها از طریق نیروهای اقتصادی به وجود آید. این امر به حمایت‌های اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و آماری نیز نیاز دارد. اگر این پشتیبانی موجود نباشد، توسعه اقتصادی ممکن است برانگیخته نشود، و اگر هم این طور شود، ممکن است پایدار نباشد (چاپرا، ۲۰۰۸).

مهم‌ترین اتفاقی که به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد انعقاد قرارداد کنسرسیوم بود. این قرارداد مالکیت دولت ایران بر منابع نفتی کشور را در کنار دست درازی کشورهای غربی بر این دارایی ملی، قانونی و تثبیت کرد و بدین ترتیب پایه‌های دولتی با ویژگی‌های «دولت رانتیر» در ایران گذارده شد و از این زمان بود که اقتصاد ایران در مسیر ناکارآمدی مویلد رکود قرار گرفت. پس از کودتای ۱۳۳۲، نفوذ انگلیس تحت‌الشعاع آمریکا قرار گرفت. ظرف مدت کوتاهی رابطه خوبی بین ایالات متحده و ایران برقرار شد. انگلیس با گرفتن ۴۰ درصد از سهام کنسرسیوم مالکیت انحصاری نفت ایران را از دست داد. آمریکا پرداخت کمک‌های بلاعوض مالی و نظامی

به ایران را در پیش گرفت. این کمک‌ها با همکاری مستشاران نظامی آمریکا به بازسازی ارتش ایران انجامید. در سال ۱۳۳۶، سی‌یک گروه مستشار ۵ نفری را به تهران فرستاد و آنان ظرف مدت چهار سال دستگاهی برای امنیت داخلی تشکیل دادند که به «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» (ساواک) معروف شد. کار اصلی ساواک - که به مرور زمان گسترش یافت و بدنام شد - آن بود که هرگونه مخالفت سیاسی را شناسایی، کنترل و سرکوب کند. در سال ۱۳۳۷، پیمان دفاعی دوجانبه ایران با آمریکا خشم علنی و تبلیغات ضد شاه شوروی را در پی داشت. جریان نفت و کمک خارجی اقتصاد ایران را از رکود اقتصاد بدون نفت بیرون آورد. تشکیلات ابتدایی‌ای که با فهرستی از برنامه‌های سرمایه‌گذاری دولتی با نام «برنامه هفت‌ساله» برای برنامه‌ریزی توسط محمد ساعد در سال ۱۳۲۸ برپا شده بود به تشکیلات دولتی دائمی و بزرگی تبدیل شد. در آغاز، ۸۰ درصد درآمد سالانه به هزینه‌های توسعه اختصاص داده شد، اما در سال‌های بعد، بخش بزرگی از درآمد نفت به هزینه‌های نظامی اختصاص یافت و مطابق تفکر رایج درباره توسعه کشورهای جهان سوم در آن زمان، به صنعت اهمیت نسبتاً کمی داده شد (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۸۲-۲۸۱). یکی از فرضیه‌های اصلی تئوری دولت رانتیر آن است که اتکا به درآمد نفت دولت را قادر می‌سازد تا دست به سرکوب مخالفان بزند. این فرایند مانع مهمی بر سر راه رشد جامعه مدنی است. اتکا به درآمدهای هنگفت نفتی باعث می‌شود تا دولت‌ها با به رسمیت نشناختن حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی، دست به سرکوب فعالیت‌های سیاسی بزنند. درآمدهای نفتی هزینه‌های این سرکوب را فراهم می‌سازد. این دولت‌ها هر ساله مقادیر عظیمی از بودجه خود را صرف امور نظامی و امنیتی برای مقابله با مخالفان می‌کنند. استقلال مالی دولت رانتیر در این مورد حائز اهمیت است (راس، ۲۰۰۱: ۳۴۷-۳۴۰). چنانچه هزینه‌های دولت از منابع داخلی و از مالیات شهروندان تأمین شود، دولت برای اخذ مالیات به مشروعیت نیاز دارد و نمی‌تواند دست به سرکوب گسترده‌ای بزند. اما در دولت‌های رانتیر که منابع مالی خارجی و مستقل از جامعه خویش دارند، این امر به سهولت امکان‌پذیر است. دولت رانتیر برای بقا و حفظ قدرت خویش، با انکار حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی شهروندان، فعالین سیاسی را سرکوب می‌کند. «کلید فهم کارایی بازار اقتصادی نهفته در بازار سیاسی است و این کارایی بازار سیاسی است که منجر به حقوق مالکیت کارا می‌شود» (نورث، ۱۳۷۷: ۹۲). در توصیف نظام سیاسی توسعه یافته که

متضمن رقابت و مشارکت سیاسی است، نموده‌های نهادی خاصی به عنوان نشانگان نهادی متصور برای تحقق رقابت و مشارکت سیاسی مورد تأکید است. از نظر تاریخی، به‌ویژه با توجه به تاریخ توسعه سیاسی غرب، رقابت و مشارکت سیاسی در قالب نهادهایی مانند احزاب سیاسی، پارلمان و انتخابات نمودار شده‌اند. همچنین در کشورهای دیگری که رقابت و مشارکت سیاسی تا حدودی گسترش یافته است، چنین نموده‌های نهادی پدید آمده‌اند (مایلی، ۱۳۷۹: ۳۳۳-۳۳۴). همان‌طور که اشاره شد در این مرحله نیز سرکوب مخالفان سیاسی ادامه پیدا کرد و البته سرعت و شدت بیشتری به خود گرفت تا حدی که سازمان تشکیلاتی و امنیتی بدان اختصاص یافت. در این مرحله به دنبال حذف کامل احزاب سیاسی مستقل و سرکوب شدید مخالفان سیاسی به کمک سازمان امنیتی «ساواک»، نوبت به مجلس و انتخابات آن نیز رسید.

انتخابات مجلس هجدهم (۱۳۳۵-۱۳۳۳) آزاد نبود، و این در مورد مجلس نوزدهم، که دوره آن از دو سال به چهار سال افزایش یافته بود حتی بیشتر صدق می‌کرد. تصمیم شاه به برگزاری انتخابات آزاد برای مجلس بیستم بیشتر برای جلب رضایت کندی گرفته شده بود. انتخابات با تقلب همراه شد و شاه زیر فشار مسئولیت را به گردن اقبال انداخت و به نمایندگانی که انتخاب شده بودند توصیه کرد که استعفا بدهند. دور دوم انتخابات مجلس بیستم در زمستان ۱۳۳۹ نیز با تقلب همراه بود (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۷۸). گازیوروسکی در اشاره به گوشه‌هایی از ویژگی‌ها و عملکرد مجلس شورای ملی طی سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۳۲ می‌نویسد: «مجلس (شورا) از زمان تأسیس آن در سال ۱۹۰۶، تقریباً منبع اصلی تلاش همه گروه‌های اجتماعی برای نفوذ بر حکومت بوده و در زمان‌های معینی از اختیارات در خور توجهی برخوردار بوده است. به‌رحال انتخابات مجلس (شورا) معمولاً پس از کودتای ۱۹۵۳، زیر سلطه نیروهای امنیتی قرار گرفت و از این‌روی در این دوره، شمار اندکی از کاندیداهای محبوب مردم به مجلس راه یافتند». به اعتقاد گازیوروسکی «پس از آنکه در سپتامبر ۱۹۶۳ انتخابات مجلس بیست و یکم به‌شدت زیر سلطه قرار گرفت، این مجلس دیگر جز یک مهر لاستیکی برای تأیید تصمیم‌های شاه نبود (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۲۹). به‌زعم ابن خلدون، توسعه بدون عدالت امکان‌پذیر نمی‌باشد. ابن خلدون عدالت را همچون توسعه، در یک اقتصاد محدود در نظر نمی‌گیرد، بلکه آن را در وضعیت جامع‌تری و در تمامی حوزه‌های زندگی بشری متصور شده است. ابن خلدون به وضوح بیان می‌کند که:

«نباید گمان کرد که ستمگری، چنان‌که مشهور است، تنها عبارت از گرفتن ثروت یا ملکی از دست مالک آن بدون عوض و سبب است، بلکه ستمگری مفهومی کلی‌تر از این دارد و هرکس ثروت یا ملک دیگری را از چنگ او برباید یا او را به بیگاری گیرد یا به ناحق از وی چیزی بخواهد یا او را به ادای تکلیف و حقی مجبور کند، که شرع آن را واجب نکرده، چنین کسی ستمگر است. بنابراین خراج ستانانی که به ناحق خراج می‌گیرند و آنان که به عنوان خراج به غارت رعیت می‌پردازند و کسانی که مردم را از حقوقشان باز می‌دارند و کلیه غاصبان املاک، به هر نحوی که باشد، همه اینها ستمگران‌اند و فرجام بد همه آنها به دولت باز می‌گردد زیرا اجتماع و عمران، که به منزله ماده دولت به‌شمار می‌رود، ویران می‌گردد چه آرزوها از مردم آن رخت برمی‌بندد» (ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۵۵۵).

از نظر ابن خلدون، عدالت برای توسعه حیاتی به نظر می‌رسد، به‌گونه‌ای که او یک بخش کامل با این عنوان دارد: «در این که ستم اعلام‌کننده ویرانی اجتماع و عمران است» (همان: ۵۵۲). به همین علت است که چابرا نیز عدالت و توسعه را در دیگرامی که در ابتدای متن آمد، درکنار هم قرار داده است. «و از سخت‌ترین ستمگری‌ها و بزرگترین آنها از لحاظ فساد اجتماع این است که مردم را به ناحق به کار اجباری وادار کنند و بی‌مزد آنان را به مزدوری گمارند، زیرا کار انسان از قبیل تمول و ثروت اوست» (همان). این موضوع به‌طور معکوسی بر روی کارایی، مبتکر بودن، کارآفرینی، تحرک و کیفیت‌های دیگر آنها تأثیر می‌گذارد و درنهایت به از هم پاشیدگی و انحطاط جامعه منجر می‌گردد: «و اگر این ستم درباره آنان تکرار شود، امید از آبادانی بر می‌دارند و در ورطه نومییدی گرفتار می‌شوند و به‌کلی از کوشش و تلاش در راه آبادانی دست می‌کشند و این وضع به واژگون شدن و ویرانی اجتماع منتهی می‌شود» (ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۵۵۷). به اعتقاد چابرا عدالت، در این حس جامع، نمی‌تواند بدون عصیت، که به طرق مختلف به عنوان «همبستگی اجتماعی»، «عواطف گروهی» یا «انسجام اجتماعی» ترجمه شده است، کاملاً تشخیص داده شود. عدالت به ایجاد اعتماد و همکاری متقابل کمک می‌نماید و بدون آن امکان ترویج تقسیم کار و تخصص، که برای توسعه سریع هر اقتصادی لازم می‌باشد، وجود ندارد. نقش حیاتی که اعتماد در توسعه بازی می‌کند، اینک توسط اقتصاددانان به‌درستی مورد تأکید قرار گرفته و به بخشی از «حکمت متعارف» یا «محاط» تبدیل شده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله پس از بیان مقدمه‌ای در باب چارچوب مفهومی توسعه ابن خلدون و همچنین مرور شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران در دوران پهلوی دوم، منطبق بر مؤلفه‌های مفهومی ابن خلدون، سعی شده است، به سؤالات مطرح شده در پژوهش پاسخ داده شود که عبارت‌اند از: چه عواملی حکومت پهلوی دوم را با وجود درآمدهای هنگفت نفتی و انواع کمک‌های خارجی از واکنش نشان دادن موفق نسبت به چالش‌های داخلی و خارجی که با آنها مواجه بود، باز می‌داشت؟ و نقش نهادهای اساسی (رسمی و غیر رسمی) در دوره مورد نظر در توسعه همه جانبه و تأثیر اقتصاد نفتی بر آنها چگونه بوده است؟ برای پاسخ دادن به این سؤالات از مؤلفه‌های چندگانه ابن خلدون در نظریه توسعه استفاده شد. یافته‌ها نشان داد با توجه به اینکه در دوران پهلوی دوم، یکی از مهم‌ترین اتفاقات که به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد انعقاد قرارداد کنسرسیوم بود. مالکیت دولت ایران بر منابع نفتی کشور را تثبیت کرد و بدین ترتیب پایه‌های دولتی با ویژگی‌های «دولت رانتیر» در ایران گذارده شد و از این زمان بود که اقتصاد ایران در مسیر ناکارآمدی موقد رکود قرار گرفت. از سوی دیگر، حمایت‌هایی که از طریق کشورهای خارجی که مهم‌ترین آنها آمریکا بود به ایران سرازیر می‌شد. در آغاز، ۸۰ درصد درآمد سالانه به هزینه‌های توسعه اختصاص داده شد، اما در سال‌های بعد بخش بزرگی از درآمد نفت به هزینه‌های نظامی اختصاص یافت (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۸۲-۲۸۱). کار اصلی آنها این بود که هرگونه مخالفت سیاسی را شناسایی، کنترل و سرکوب کند. ابن خلدون معتقد است وقتی که ستم بر مردم اعمال شود، امید از آبادانی برمی‌دارند و در ورطه نومییدی گرفتار می‌شوند و به کلی از کوشش و تلاش در راه آبادانی دست می‌کشند و این وضع به واژگون شدن و ویرانی اجتماع منتهی می‌شود» (ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۵۵۷)، این وضعیت در مورد مردم ایران در دوران پهلوی دوم حکمفرماست، درآمدهای نفتی و همچنین کمک‌های کشورهای خارجی سرکوب‌ها و ایجاد فضای امنیتی را در کشور بیشتر می‌کرد و پیشرفت محسوسی در خوشبختی و رفاه مردم به وجود نیاورد که آنها برای تلاش بیشتر انگیزه‌ای داشته باشند و توسعه مدل ابن خلدون، که در آن هر متغیر متغیر دیگری را غنی می‌سازد و در عوض توسط آنها غنی می‌شود، حاصل نیامد. و از سوی دیگر، علی‌رغم تأثیر نیروهای رسمی و غیررسمی در نظریه توسعه ابن خلدون این عامل نیز نتوانست در توسعه در این دوران تأثیر مثبتی داشته باشد، از آنجایی که گروه‌های رسمی هیچ‌گونه

اقتدار و نفوذی برای برقراری رابطه میان حکومت و مردم ندارند. زیرا، گروه‌های رسمی به خاطر درآمد نفتی دولت، وابستگی شدیدی به دولت داشتند و به‌جای تأثیرگذار بودن همواره تابع نظام سیاسی بودند. لذا این کار مهم را گروه‌های غیر رسمی به عهده می‌گیرند و از مهم‌ترین اثرات سلطه گروه‌های غیررسمی بر روابط اجتماعی، به وجود آمدن زمینه بی‌اعتنایی به نظم و قانون است. استمرار این فرهنگ موجب دور شدن طرز تفکر ایرانیان از شیوه‌های علمی گردید (ازغندی، ۱۳۷۶). از سویی، محمدرضا شاه در دوره حکومت خود ابتدا حاکم مشروطه، سپس دیکتاتور و در ۱۵ سال پایان حکومتش، حاکمی مطلق و استبدادی بود. درحالی‌که ابن خلدون بر نقش دولت در توسعه تأکید می‌کند، به‌طور همگام با پژوهشگران مسلمان کلاسیک دیگر از یک نقش دیکتاتوری برای دولت حمایت نمی‌نماید. او طرفدار چیزی است که اینک به عنوان «حکمرانی خوب» شناخته می‌شود. تشخیص اموال شخصی و احترام قائل بودن برای آزادی فردی در محدوده ارزش‌های اخلاقی، بخشی از آموزش‌های اسلامی می‌باشد و همیشه در تفکر اسلامی رایج بوده است. این درحالی است که محمدرضا سعی می‌کرد با سرکوب انجمن‌های مدنی و تعطیل کردن فعالیت احزاب ملی، آزادی‌های مردم را محدود و همچنین مخالفان را سرکوب کند. این عوامل حاکی از این است مؤلفه‌های عدالت و مردم در نظریه ذکر شده، هم شرایط مساعدی را برای در مسیر توسعه قرار گرفتن نداشته‌اند. درمجموع روشن است که مؤلفه‌های مورد نظر در نظریه توسعه ابن خلدون در دوران پهلوی دوم، تأثیر هم‌گراسازی برای ایجاد توسعه نداشته است، بلکه تأثیر واگرایانه و نامناسبی بر هم داشته‌اند.

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۸۲)، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۱، تهران: علمی - فرهنگی.
- اطهری، سیدحسین؛ حسینی گاج، موسی الرضا (۱۳۹۱)، «کالبد شکافی زوال و انحطاط سیاسی از دیدگاه ابن خلدون و ماکیاولی»، *مجله دانش سیاسی و بین‌المللی*، سال اول، ش ۳، پاییز ۱۳۹۱: ۱-۲۲
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۳)، *روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران: نشر قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۲)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، ج ۲، تهران: سمت.

- اخوان، حمید (۱۳۷۸)، «ابن خلدون و حدود دخالت دولت در اقتصاد مقایسه‌ای با آرای آدم اسمیت»، *برنامه‌ریزی و بودجه*، ش ۴۶ و ۴۷.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳)، *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران*، ترجمه علی اردستانی، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۲)، *انقلاب و بسیج سیاسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران: گفتارهایی در جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: ناشر علوم و نوین
- پارسا، داوود (۱۳۷۳)، «روند پشتیبانی دولت از صنایع در ایران»، *ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۸۱ و ۸۲، ۸۳-۸۹.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۹)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ج ۷، تهران: سمت.
- جمشیدیه، غلامرضا (۱۳۸۳)، «پژوهشی درباره نقش و جایگاه انسان در تئوری توسعه اجتماعی ابن خلدون»، *فصلنامه جمعیت*: شماره ۴۸-۴۷، صص ۱۵۹-۱۴۰.
- حمید، حمید (۱۳۷۲)، *جامعه و دولت در فلسفه سیاسی ابن خلدون*، *مجله ایران شناسی*، پاییز ۱۳۷۲ - ش ۱۹: ۵۴۲-۵۶۱.
- خلیلی تیرتاشی، نصرالله (۱۳۸۳)، *ابن خلدون و علم عمران*، *مجله معرفت*، شماره ۸۰: ۲۹-۳۵.
- خدیوی، غلامرضا (۱۳۸۷)، «نگاهی به تحولات اجتماعی ایران از منظر نظریه دوری ابن خلدون»، *فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن*، سال پنجم، ش ۸: صص ۱۰۰-۷۵.
- دهقان‌نژاد، مرتضی (۱۳۸۳)، «تحلیل سقوط قاجاریه با رویکردی به نظریه انحطاط دولت ابن خلدون»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه اصفهان)*، بهار و تابستان ۱۳۸۳ - ش ۳۶ و ۳۷: ۸۱-۹۶.
- زاهدی، محمدجواد (۱۳۸۴)، *توسعه و نابرابری*، تهران: انتشارات مازیار.
- شاهدی، مظفر (۱۳۸۷)، *سه حزب*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، «تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی»، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
- قدیری فرکوش، ربابه (۱۳۸۲)، «برقراری دوباره روابط ایران و انگلیس پس از کودتای ۲۸ مرداد»، *مجله تاریخ روابط خارجی*، تابستان ۱۳۸۲، ش ۱۵: ۲۴۹-۲۸۰.
- کرونولوژی یکصد و هجده ساله نفت ایران، ۱۳۵۲، بررسی‌های تاریخی شماره ۱، ۲ و ۸: صص ۳۷۸-۳۷۵.
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱)، *دیپلماسی آمریکا و شاه*، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: رسا: ۲۵۰.

- گراهام، رابرت (۱۳۵۸)، *ایران سراب قدرت*، ترجمه فیروز فیروز نیا، تهران: سحاب کتاب.
- میرترابی، سعید، (۱۳۹۳)، «شرکت‌های چند ملیتی نوظهور و توسعه جنوب»، *مجله علوم سیاسی دانشگاه آزاد کرج*: ۷-۳۴.
- موحد، محمدعلی (۱۳۳۶)، «تئوری دولت از نظر ابن خلدون»، *مجله کانون وکلا، مرداد و شهریور ۱۳۳۶* - ش ۵۴: ۸۷ تا ۹۴.
- معماریان، جهانداد (۱۳۸۳)، «ظهور و افول تمدن‌ها/ سیری در آرای ابن خلدون»، *مجله ضمیمه خردنامه همشهری*، ۱۶ دی ۱۳۸۳، ش ۳۸: ۷.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۲)، «عملیات پیش‌دستی کننده تصاعد بحران در خاورمیانه»، *مطالعات دفاعی و امنیتی*، ش ۳۷ و ۳۶: ۱۴۰-۱۶۵.
- نقدی، اسدالله؛ حصاری، محمدجواد (۱۳۹۱)، «علل توسعه نیافتگی ایران براساس تحلیل محتوای آثار منتشر شده در این زمینه»، *مجله مطالعات جامعه‌شناسی ایران*، ش ۴، بهار ۱۳۹۱: ۹۵-۱۱۶.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۱)، *تاریخ بیست و پنج ساله ایران*، ج ۲، تهران: رسا.
- نورث، داگلاس (۱۳۷۷)، *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، مرکز مدارک اقتصادی، اجتماعی و انتشارات.
- لاریجانی، مهسا؛ لاریجانی، مهدیه (۱۳۹۲)، «مطالعه تطبیقی آرای جامعه‌شناسانه فارابی و ابن خلدون»، *دوفصلنامه علمی پژوهشی اسلام و علوم اجتماعی*، دوره ۵، ش ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۶۴.
- Chapra, m. Umer (2008), "Ibn khaldun's theory of development: does it help explain the low performance of the present-day muslim world?", *The journal of socio-economics*, NO. 37: 836-863.
- Graham, Robert (1979), *Iran: The Illusion of power*, New York: St. Martins.
- ROSS, By MICHAEL L (2001)," DOESOIL HINDER DEMOCRACY?", *World Politics*, Vol. 53, No. 3 (Apr., 2001): 325-361